

منہا و نزدیک است کہ سجدہ کند آفتاب و قبول کردہ نشود سجده از وی کہ چنانکہ از آن فلاوین فلما یؤذن لہما یتطلب اذن لکنہما و اذن و اذہ نشود
اور او یقال لہما ارجعی من حیث جئت و گفته شود آفتاب را برگرد و بجای کہ آمدی چون از مغرب آمدی بودیم بمنزب باز گرد و متسلح

من مغربا پس معلوم می کند از مغرب خود مذکور پس آن است مرد و قبول حق سبحانہ کہ فرمودہ است و الشمس تجری مستقر لہما
و آفتاب روان می گردد بقبر گاہی کہ مراد است قل مستقر ہما تحت العرش گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در بیان
معنی مستقر شمس یعنی قرار گاہ او زیر عرش است کہ بعد از غروب آنجائی رود و سجده می کند و استیذان می نماید پس اذن کردہ شود
اور متفق علیہ بدانکہ در تفسیر سیناوی وجوہ دیگر نیز در معنی این آیت گفته است رشک نیست آنچه در حدیث متفق علیہ در تفسیر
آن واقع شدہ تعیین باشد ارادہ آن واجب کہ این وجہ را اصلا ذکر نگردد غالباً تلفظ اورا برین داشته و از کلام طبری نیز متفق صدوری درین باب

عنا ہرگز در سنال ہند سلامت ۶۰۰ و ۶۰۰ عن عمر بن حصین قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول یا بنی خلق آدم الی قیام سائہ امرکم علی ما
نیت میان پیشین آدم تا روز قیامت امری بزرگتر تحت ترا از دجال یعنی در باب فتنہ و ابتلا و ضلال و استدرج رواہ سلم ۶۰۰ و ۶۰۰ عن عبد اللہ قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان اللہ لا یخفی علیکم برستی کہ قدر اتیالی پوشیدہ نیست بر شما یعنی تحقیق شناختہ اید اورا بصفت کمال و ایمان
آورده اید بوی چنانچہ در شرع آمده پس گمراہ نشوید بہ آنچه پدید از دجال از سر و استدرج ان اللہ لیس باور برستی کہ قدر اتیالی نیست یک چشم کو
مراد باین تعنی نقص است نہ اشبات خاصہ یعنی وی سبحانہ از غیب او بیان نبود و او چشمی چنانکہ او بسیار باشد نہ چه جای آنکہ او باشد و ان آی
الذجال ائورین لہنی و برستی کہ دجال کورست چشم است او کان عینہ عینہ طافیہ گویا کہ چشم وی دانہ انگورست بلند باد و عینہ بنیمنی رب است غیر
مظہو یعنی بر سر آمدن چیزے و اکثر روایات برین است بجزہ نیز و است است از ظفوی یعنی کشته شدن آتش و چراغ

یعنی تیرہ و بی نور متفق علیہ ۶۰۰ و ۶۰۰ عن اس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما من نبی الا قد اندماتہ الا و
الکذاب نیست هیچ پیغمبرے مگر آنکہ تحقیق ترسانیدہ است است خود را ازان یک چشم کور و روغ گو کہ دجال است از نیاطا ہر
می شود کہ وقت خروج دجال را بر هیچ کس متعین نہ ساختہ این قدر معلوم است کہ پیش از قیامت بر آید و چون وقت قیامت
معلوم نیست وقت خروج وی نیز متعین نہ باشد الا انہ اوروان ربکم لیس باور اگاہ باشد برستی کہ دجال ائورست و ہر دو گاہ
شما اور نیست مکتوب بن عیینہ ک ف رنوشہ شدہ است میان دو چشم وی لفظ کف و در فتح مصابیح و شکات این سہ حرف

بعد از یک دیگر نوشته اند گویا در روی آن دجال نیز باین صورت نوشته شدہ است متفق علیہ ۶۰۰ و ۶۰۰ عن ابی ہریرہ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الا امدکم مدینا من اللہ جلال ما مدت بہ نبی قومہ آیا خبرند ہم شمار اخبارے از دجال کہ خبرند اوہ است
آنرا هیچ پیغمبرے است خود را آن خبر این است کہ انہ ائور برستی کہ دجال یک چشم کورست و ایچھی ہموئیل الجینہ و النار بد رست
کہ دجال سے آرد با خود مانند بہشت و روزی چنانکہ با وی سبتانی و آتشی بود یا مراد آتایش و تحت باشد بالطف و قہراتی بقول
انہما الجنة ہی النار پس آنچه می گوید دجال کہ این بہشت است در حقیقت آن تہش است کہ در آمدن حدوی و اختیار کردن
آن سبب مذاب و در آمدن و روزن است و عین قیاس آنچه می گوید وی کہ این تہش است حقیقت بہشت است و چون

چون مخصوص آمد آتش استغنا کند باول نقطه در بعضی احادیث ثانی تیر بصیرت ذکر یافته وانی اندر کم لکما اندر به نوح قوم و بدستی که
 من می است نام شمار از دجال چنانکه زمانید بدان نوح قوم خود را تخصیص نوح با وجود معلوم حکم به جهت بودن اوست مقدم
 مشاہیر انبیا صلوات اللہ علیہم اجمعین و ذکر نوح درین مقام انداز اوست علیہ السلام قوم خود را از زور و طوفان چنانچه
 آمد تکم حدیث من الدجال ما حدث به سببه قوم مؤید این معناست که نفی انداز از انبیا موجب نفی انداز است از نوح علیہ السلام
 نیز لکن این که تشبیه با تبار نوح هم در آخر باین معنا بوده باشد و وجه تشبیه قرب دجال است باین است چنانچه قرب طوفان

بقوم نوح علیہ السلام بود و اللہ اعلم متفق علیہ ۱۱۰۷ عن خدیجه عن ابی سلمی اللہ علیہ و آلہ وسلم قال ان الدجال یخرج و
 ان معہ نار و نار افزو و بدستی که دجال بیرون می آید و حال آنکه با وی آبی است و آتشی این نیز احتمال حقیقت دارد و مجاز
 چنانکه جنبت و نار فاما الذی یراہ الناس ما لا یحرق اما ان چیزی که می بینند او را آدمیان در ظاہر آب پس در حقیقت
 آتشی است که می سوزد و اما الذی یراہ الناس نار افکار و غلب و اما آن چیزی که می بینند مردم از آتش پس آب سرد
 شیرین است فن اورک ذلک مشکلم پس کسی که در یاد آرزو از شما فلیقع فی الذی یراہ نار پس باید که بینه در آنچه می بیند
 آرزو آتش فانه ما عذب طیب پس بدستی که آن آب شیرین است یعنی باید که عذاب و محنت که از جانب وی بیند آرزو
 راحت و خوشی و اندوختن از باز زور و در و ام وی نینتد متفق علیہ و از او سلم و زیاد کرده است سلم این عبارت را که

وان الدجال مسح العین و بدستی که دجال هموار و مالیده شود است چشم وی علیها ظفره غلیظه بر چشم وی ناخنه است
 سبب و ظفره نقیح طافا گوشت زائده که می روید بر چشم وی پوشد آرزو از جانب بینی مکتوب بین همینیه کافز نوشته شده است
 میان دو چشم وی کافز یا نوشته شده است که او کافر است یقرا کل مومن کاتب و غیر کاتب می خوانند این لفظ را
 هر سلمان خواننده مکتوب و ناخواننده مکتوب آرزو یعنی آنکه س بقاعلم بکتابت دارد یا ندارد بدانکه ظاہر آن است که
 ناخنه در عین غیر مسح باشد چه معنی مسح چنانکه در وجه تشبیه دجال به سج گفته اند آن است که بر یک جانب روس
 وی چشم دارد اصلانیت و هموار و مالیده است پس ناخنه در وی چه معنی دارد لکن آنکه از مسح معیوب مطلق ابر او
 دارند و نیز کان همینه عنقه طافینه واقع شده و این نیز بوج عین به معنی مذکور و تخصیص عین که در حدیث دیگر آمده منافات ندارد
 در حدیثی امور عین الیمینی آمده چنانکه گذشت و در حدیثی دیگر عین لیسیری واقع شده و باطلجا احادیث در وصف دجال
 تنافی و تخالف در وی یافته و توطیچی گفته که وجه جمع میان این اوصاف متنازه آن است که فرض کرده شود که یکی از دو
 چشم وی مطلق رفته است و دیگری مسبب است پس هر یکی را امور می توان گفت چه مورد اصل به معنی عیب است فند بر

۱۱۰۸ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم الدجال امور لعین لیسیرے دجال کو چشم چپ است جمال الشعر
 بسیار پر آگنده موی و جمال بضم جم و بقا به معنی کثرت یا مخصوص است چشم و مانند آن و فی القاموس جبل الشعر جبالا شعث
 عذبت و نار همراه اوست بهشت او آتش او فتنه و عذبت نار پس آتش او بهشت است و بهشت او آتش

سوره سلم ۱۲ و عن النواکس بفتح نون و تشدید واو و سین مملو بن سلمان بکسر سین و سکون میم صحابی است ساکن شام قال و ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الیه قال ان یخرج و انما فیکم فانا یخرج یا ذکره آن حضرت و جبال را پس گفت اگر بیرون آید وی در میان شما باشم فرضا پس من محبت کننده ام با او و کرمش شما یا پس شما یا بالای شما و دون یعنی امام و در او و فوق آید و ان یخرج و است فیکم و اگر بیرون آید و نیستم من در میان شما فامر یخرج نفسه پس هر مرد محبت کننده ذات خود است یعنی دفع می کند شر او را از خود و جنتی قاطعه شر علیه عقلیه که نزد اوست و الله غلیظتی علی کل مسلم و خدا غلیظه و وکیل است بر هر مسلمان و در اوست بعد از من که دفع می کند شر و جبال را از وی بدانکه بدلائل و قرآن معلوم شد که ظهور و جبال بعد از زمان مبارک آن حضرت صلی الله علیه و سلم خواهد بود و سلوک این طریق مذکور در حدیث از برای مبارک و تاکید است در تحقیق و تعیین ظهور و جبال و ابهام وقت آن و ابقای خون فتنه وی بر کلفین ان شباب فقط بدستی که و جبال چون است سخت جنگله موی عینه طایفه چشم و سه بر آینه دلی نور است کانی اشبهه گویا تشبیه می دهد او را بعد العزیز بن قطن بفتح قاف و طاء مملو و این عبد العزیز شخصی بود از خزاعه که با شاه بود و در عهد جاہلیت بعضی گویند که نام یهودی است و از مضمون نام او معلوم می شود که مشرک بود و آن حضرت تشبیه کرد و جبال را بوی و بنوز خرم شباهت وی نمی کند می فرماید گویا تشبیه می کنم بوی و از احادیث دیگر فریم تشبیه بر معلوم کرد و گویا کانی برای تاکید تشبیه است و تفسیر آن من آورده که منکم فلیقر علیه فوج سورة الکہف پس سید در یاد او را از شما پس باید که بخواند آیات از اول سوره کہف و فی روایت و در روایتی باین لفظ آمده فلیقر علیه فوج سورة الکہف لانا جوارکم من فتنته پس بدستی که این آیات او اول سوره کہف سبب امان شماست از فتنه و جبال چنانکه اصحاب کہف امان و نجات یافتند از شر فتنه و قیاموس جبار که در زمان وی بودند و بعضی احادیث خواندن این آیات در وقت خواب رفتن آمده و جوار بکسر جیم و ضم آن و کسر ر ضح است همسایگی و امان جبار همسایه و زمنار داده و در بعضی نسخ جوار کم فتح جیم و زای آمده یعنی نامه که میگیرد آزما ساز سلطان یا نایبان او تا تعرض نکند کسی بوی در راه آنه فارغ غلظه بین لشام و العراق بدستی که و جبال بیرون آید است از راهی که میان شام و عراق است و غل بفتح غای معجزه تشدید لام راه که در ریگستان رود فحاش یمنیا و عات شمالا پس فسا و کتنده است در جانب بکین و فسا و کتنده است در جانب شمال یعنی تنها و در مقابل و مواجبه فسا و کرده نیر و در بکسر سوی در چپ و در راست کاموی فسا و است و عات را بینه ماضی نیز خوانده اند یا عجا و الله فاشتوا ای شبکان خدا پس ثابت مانید و فتنه وی از جوار و فتنه فتنه یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بالیثه فی الارض صیت مدت و رنگ کردن او و اقامت نمودن و جبال در زمین قال ایون بولکث و مدت بکث و می چل روز است بوم کث و روز مقدار سالیت در روزی و بوم کث و روز دیگر مقدار ماه است و بوم کث و روز دیگر مانند هفته است و سارایا مه کا یا کم و باقی روزهای او باشد روزهای شماست که متعارف است قلنا کفینا یا رسول الله فذلک الیوم الذی کنته ایقینا فیه صلوة یوم پس آن روز که مقدار سالیت آید بسندگی می کند ما را و در آن روز نماز یک روز قال لا فرمودند بسندگی نمی کند در آن نماز یک روز بلکه اقدره قدره اندازه کنید برای ادای صلوة خمس مقدار روزی چنانکه چون مقدار است

وقت متعارف است بگذرد و بعد از طلوع فجر بگذرد و نماز فجر را چون بگذرد وقت مقدار آنچه میان وی و ظهر متعارف میباشد
 بگذرد و نماز پیشین را چون بگذرد میان وی و عصر بگذرد و نماز دیگر را او هم چنین تا تمامی آن روز که مقدار اسالی است و برین
 قیاس در روزها مانند ماه و هفته از نبی معلوم می شود که تاویل درازی روز شل سال و ماه بشدت هموم و احزان و بلا بار آن
 مین و چون قدر شوکت حق در هر وقت زیاده می گردد و باطل نقصان می آید و مردم به محنت و فتنه غوی می گیرند آسان
 می گیرند و سختی می رود کوفته می نماید باطل است و مناسب این سوال و جواب نه قلنا گفتیم یا رسول الله و ما اسراعه فی الارض
 و صیبت کیفیت شتاب رفتن و جبال در زمین قال کالغیث استدریره المتح فرمود مانند باران که در دنبال اوست با و
 و تواند که مراد غیث ابر باشد فیاتی علی القوم فیدعونهم پس می آید و جبال بر قومی پس خوانند ایشان را بسوی خود و در دنب
 خود فیومنون پس ایمان می آرند بسوی پیام رسا و فتمطر پس امری کند آسمان را پس می بار و باری بارانند و الارض فتنبت
 و امری کند زمین را پس رخ رویانند فتروح علیهم سار حتم پس شبانگه می آید بر ایشان مویشی ایشان که با بدورفته بود بچراگاه
 سرخ بچراگه آشتن ستور و سار حتم سار حتم بچراگاه گذرشته اطول ماکانت ذری در از تراخچه می باشد وی از روی کوهان
 پذیرد یعنی ذروه کوهان شتر و اعلا سے هر چیز را ذروه وی گویند مراد ذری مویشی است که کوهان وی از ذری در از شده
 و است بخورد و عادی آید مویشی تمام تر و متلی تر و تراخچه می باشد در وی پستانها وی و اندر خواهر و کشیده تراخچه باشد نه گی بها
 از محبت کثرت اکل و سیری ثم یاتی القوم پیتری آید و جبال قوی دیگر را فیدعونهم فیرون علیه قوله پس می خوانند این قوم را
 پس روی کنند این قوم بر وی سخن اور او ایمان نمی آرند بسوی فیصرت عنتم پس بازمی دارد از ایشان باران بارین را و از غیبت را
 و نبات روئیدن را فیصیون محلبین پس می که دند خط نده و خشکی کشیده و سختی دیده پس باید بیم شئی من اموالهم در عالی که نیست
 در دست ایشان چیزی از مالهای ایشان و میر با طریقه وی گذرد و جبال پورانه فیقول لها اخرجی کنوزک پس می گوید ویرانه را
 بیرون آر کنجهای خود را فتنبت کنوزک پس بیروی می کند و در پی وی می رود کنجهای آن ویرانه کیعاسیب انخل مانند امیران
 نخل که یک کنیز روی از او در دنبال آنها می روند نخل یعنی گسان شهد کیعاسیب حج عیوب است به معنی امیر نخل و مهتر قوم را
 عیوب ایشان گویند و در قول امیر المومنین علی مرتضی آمده که اناعیوب المومنین و الملل عیوب الکفار فرمود من عیوب
 مسلمانم که متابعت می کنند مراد پناه می جویند بن و مال عیوب کافران است که بوی پناه می جویند و در دنبال وی می روند
 و در حج امیر المومنین ابو بکر صدیق نیز آمده که حضرت مرتضی در مرتبه وی فرمود کنت للدين عیوبا بودی تو ای ابا بکر مردین را
 سید و مهتر هم بدو ر جلا متلک شبا با پیتری خوانند و جبال مردی را که بر ست بجوانی یعنی در غایت جوانی و قوت است فیضرب
 بالسيف پس می زند و جبال آن مرد جوان را بشمشیر فیقطع غیر لیتین رمیه الغرض پس پاره می کند و جبال آن جوان را دو پار ه
 مانند انداختن تیر به تیر یعنی فاصله میان دو پار ه مقدار یک تیر انداز باشد که بعد از اندازند و بعضی گویند معنی آن است
 که می رسد فشر پشمشیری مانند رسیدن تیر به تیر و در جمله بنجم و کبر نیز روایت است و سکون زای به معنی قطعه و غرض

بفحشترین بدست هم پر عوالم پستری خوانند جوان را مقبل و تامل و هم محکم پس زنده می گردان جوان در روی می آرد جانب و جمال و
 روش و تابان می گرد روی وی در عالی کمی خند و مینا هو که نکند از عیبش الله سبحانه و تعالی می آید پس در آشنای آن که در جمال
 درین کار است و افسا و اضلال می آرد و ناگاه می برانگیزد و می خستد الله تعالی می آید بن مریم را علیه السلام منیرل عند المنارة
 البینا و پس فرود می آید میح بن مریم نزد مناره سفید شرقی و مشق بجانب شرقی و مشق مشهور کسب و ال و فتح میم و میم کسور
 تیز آید بین هر دو تین میان دو جامه رنگ کرده شده بگیاهی که نام وی کرکم است یا کل سرخ و مهر و تین بدل جمله و ذال مجبه
 هر دو جامه و در قلموس گفته که به مجبه خبر درین حدیث استعمال نیافته و بعضی تفسیر مهر و تین شفتین و معلقین نیز کرده اند و از شرح در
 تحقیق این لفظ بیشتر ازین کلام آورده شد و اصفا گفته علی آنچه ملکین در عالی که ننند است میح بن مریم هر دو کف دست خود را بر بازو
 و در نوشته او اطال را سه قطر چون پست می کند سر خود را می چکد عرف از وی و از آن فرقه مکرر منتهی مثل جهان کالو لولو و چون بر سید ارد
 سر از روی آید از وی مانند دانه های نقره که نیز هم چو مرادیدند و جهان بر وزن غراب لولو یا دانه های شکل لولو از نقره واحد جانه که ذانی القاسم
 و در جوشی نوشته که جهان بضم جیم و تشدید سیم مرادید خود و بختیست میم دانه ها که از نقره سازند و مراد اینجا معنی اخیر است آتی و قرینه بر اراد
 سنی اخیر قول او کالو لولو است یعنی چون پست می کند می چکد از سوی سر او قطرات نورانی و چون بالای کند فرود می آید آن قطرات
 کناست از نهایت نورانیت و نصارت و طراوت جمال وی علیه السلام فلا یجل لکافر یکدیگر من رحمة الله الامتداد پس صلال
 نمی شود یعنی ممکن نمی شود صورت نمی بندد و میح کافر که نیاید از یاد و میح بن مریم مگر آنکه می سیرد و نفسه منتهی حیث منتهی طرفه
 و دم وی منتهی می گرد و می رسد تا آنجا که می رسد نظری جهان الله گاه به بهم وی مرده را زنده می کنند و حیات می بخشند و نوشته
 زندگان را می سیرانند فی طلبه پس می جوید عیسی و جمال را حتی بیدر که بیاب شد تا آنکه در یابد او را بر در قرینه از قرای بیت المقدس
 که نام اولد است بضم لام و تشدید دال و در قلموس گفته قریه است فلسطین که می کشد عیسی و جمال را بر در روی با قریه است
 از قرای بیت المقدس فیتکه پس می کشد و جمال را عیسی تم یاتی عیسی قوم قد عصم الله منده پسر می آیند عیسی را علیه السلام کرده
 که تحقیق نگاه داشته است ایشان فدای تعالی از جمال میم من و جو هم پس می افشانند عیسی از روی ایشان گرد و غبار
 شدت و محنت را و یکدیگر هم بر جراتهم فی الجنة و خبری دهد ایشان را ابر رجات و مراتب ایشان که می یابند و بهشت بنیسا
 هو ذلک از او می آید الی عیسی پس در آشنای آنکه عیسی هم چنین باشد ناگاه وحی می خستد فدای تعالی بسوی عیسی که
 انی قد اخرجت عبدا و الی بدرستی که من تحقیق بیرون آوردم بندگانی که مرا اندلاید ان لامه بقیتا لم غیبت طاقت و قدرت
 مرتب می کی را بکارند کردن ایشان چون آثار قدرت در کارند و دوست ما بر می گرد و بغیر از ان بی شایع شده و غالب
 افرادیست و گاهی تشنیه کنند برای مبالغه فرزند عبادی الی بطور پس گرد آرد استوار کن و می اففت کن و بر بندگان مرا
 بسوی کوه طور میبست الله یا جوج و ما جوج وحی برانگیزد و می خستد فدای تعالی یا جوج و ما جوج را او هم من کل مدب
 نملون و ایشان از بر زمین بلند و درشت پشتانی می آیند و می برانند فی اول کلیم علی بحیره بقره پس می گذرند آنها که بیشتر می آیند

از ایشان بروریا چطوری کہ نام قرہ اسیت بواسطہ و دریا چہ او آبی است طول وی وہ میل بیشتر بون ما میماند پس می نوشند بر حسب
دوست از آب و دیگر آفریم وی گذرند جماعہ از ایشان کہ پسرے آیند از ایشان فبقول پس می گوید این جماعہ لقد کان منہ ہذہ
مرۃ ما تحقیق بود درین کبیرہ یکبارہی آب قم بصیرون حتی غنیوا الی جبل اطروہ جبل بیت المقدس پسر سیری کنند تا آنکہ می رسند تا جبل عمر
کہ نام کوہی است بقدر و عمر بختین یعنی درختان بچیدہ یا ہر چہ پوشد چیزی را از درخت و غیرہ و درین جبل درختان بسیارند ازین
جبت اورا جبل اطروہ نام کردند بقولون لقد قتلنا من فی الارض پس می گویند یا جوح و ما جوح ہر آنہم تحقیق کشیم ما کسی را کہ در زمین
بود ہم قتل من فی السماء بیا سید پس باید کہ کشیم کسی را کہ در آسمان است فیرمون بنشابہم الی اسما پس می ماند از نذر تیرہا سے
خود را بسوی آسمان و نشاب بضم نون و شد پدیشین معجمہ سہام و احد نشابہ فیروا اللہ علیہم نشابہم مخصوصہ و ما پس باز می گرداند خدا سے
تعالی بر ایشان تیرہای ایشان را رنگ کردہ شدہ بخون و بچیر بنی اللہ و امحی بچوس و منع کردہ می شود پذیرند کہ عیسی علیہ السلام
است و یاران او کہ با او بند و جبل طور حتی بکون راس اثور لا احد ہم خیر امن مائتہ وینار لا احد کم الیوم تا آنکہ می باشد سرگام و مر یکجا از
ایشان را بہتر از صد دنیا یعنی فاقدہ و احتیاج بچدی درمی گیرد ایشان را کہ کل گاو کہ ارزان ترین اجزای اوست بہتر از صد دنیا را
می باشد مگر یکی از شمار اموار و باقی اجزای گوشت را بران قیاس کن کہ چہ حال داشتہ باشد و چہ گر آن بہا بود نزد ایشان و بعضی گفتہ اند
کہ مر او بر اس ثور ذات ثور باشد کہ برای در امت و حرمت محتاج شوند بدین و این سخن ضعیف است زیرا کہ ایشان کہ در ان روز
محبوس و محصور باشند باز امت چہ کار بود فی غیب نبی اللہ صلی و امحی پس رغبت می کند و دعای کند پذیرند کہ عیسی است علیہ السلام
و دعای کند امحی او و ہلاک یا جوح و ما جوح فی سلس اللہ علیہم لغت فی رقابہم پس می رشتند خدا می تعالی بر ایشان کرم ہار او گردون
ایشان و لغت بفتح نون و عین معجمہ کہ مائیکہ درین شتر و گوشتند انقدر احد قطعہ بتا فیسجون نسی کوت نفس و احدہ پس می گردند مردہ
و کشتہ ہم چون مردن یکذات یعنی ہمہ یکبارگی میرند و ہلاک شوند و نسی بروزن قتل جمع فریس یعنی قتل تم بیبطن نبی اللہ صلی و امحی
الی الارض پسر فرود می آید پذیرند خدا عیسی و فرود می آیند امحی وی بسوی زمین فلا یکیدون فی الارض موضع شہر ایں نے با بند
وزمین جایی یک بہت الاملاہ زہمہ و مشتمل مگر آنکہ پر کردہ است موضع را چہلی ایشان و گندگی ایشان در ہم بختین یعنی دوست
یعنی چہلی و اکثر عیایات برین است و بضم ز او فتح مائیز و است کردہ است جمع زہمہ یعنی بوسی بد فی سلس اللہ طیرہا کا عنان لغت
پس سے فرستد خدا می تعالی پرند ہار اگر کہ در نہای ایشان مانند کردن شتر یعنی است و بخت بضم و بسکون فاشتران خراسان
کہ در ان گردن می باشند و احد یعنی مشتمل نظر ہم حیث نشاء اللہ پس برمی وارند این طیرہ ایشان را پس می اندازند ایشان را
آنجا کہ خدا می تعالی و تقدس خواستہ است کہ فی روایہ نظر ہم بالنسب و در روایتی آندہ است کہ می اندازند ایشان را بہ نیل بفتح نون
و سکون تا و فتح با و صودہ موعنی است از بیت المقدس و بعضی گفتہ اند آنجا کہ برمی آید آفتاب کذانی یعنی الطوشی این چنین مسج
کردہ شدہ است این لغظہ اور نشامی شکات بنون و این چنین است صورت لفظ در فتح طیبی و در مجمع البحار از کرمان
مہبل معجم آورده و تفسیر کردہ اورا یکوہی فرود رفتہ در زمین و در قلموس و در باب الامام و فصل ہمیم گفتہ مہبل کنترل ہوی من راس

جبل یعنی فرود افتادن از سر کوه و گفته که تندی در مدینه و جبال فطر حم بالنهیل بنون آورده و آن صحیف است و صواب همان مهبل است
 بهیم و سبوقه سلون من قسیم و شایم و جابهم سه سین و آتش افزونند سلمان از کسانهای با جوج و ما جوج و تیرهای ایشان و کیشما
 ایشان هفت سال جباب کبیر جمع صبیبه یعنی تیر و آن هم برسل الله مطر الا لکن منته بیت مد روزا و بر پتری و ستمه خدای تعالی بار ستمه
 که نمی پوشد از آن باران خانه در تختین کلوخ که خانه اهل حضرت است و ده خانه در پتیر تختین یعنی ششم ششم که خانه اهل سفر است چیزی و جالی را
 یعنی همه جا باران بسیار و جالی ستمه مانده که باران بد آنجا نرسد و هیچ دیوار و خیمه از رسیدن باران بهر جا مانع نیاید و لکن بفتح یای تختانیه
 و ضم کاف از کن و بضم یا و کسر کاف از کنان بهر دو آمده است و هر دو یعنی ستر است فی فصل الارض پس می شود آن باران زمین را
 حتی تیر که کالز لفته تا آنکه می گذارد از آن مانند زلفه بفتح زای و لام و با پنجه می آید که همه آن معانی مناسب مقام است یعنی جالی که
 آب در آنجا پر شود و صاف می سازد و یعنی کاسه سبز و خم سبز رنگ چغندر چون پر آب باشد سبز رنگ نماید و به معنی صدف و
 سنگ هموار و زمین جاروب زده و بضم زای و اسکان لام تیر روایت است یعنی صحنک کلان و کالز لفته بقاف نیز روایت
 کرده اند معنی سنگ سلسا و آئینه و این نیز مناسب است گو یا ساحت زمین به جهت کثرت آب مثل آئینه شده که روی دروس
 می توان دید هم بقال الارض ابنتی شتر تک پتیر گفته می شود زمین را بر رویان میوه خود را در روی برکتک و باز برکت خود را
 فیومند یا کل العصا به من الرمانه پس درین روز می خورد جماعه از ده تا چهل از یک انار یعنی انار یا چنان بزرگ و پروانه آید که جماعه
 کثیر از وی بخورند و سیر کردند و سیاه تفلون بفتحها و سایه جویند و پناه گیرند سایه پوست انار است طلال پناه جستن بسیار شبیه کرده درون
 پوست انار را با استخوان سر آدمی که بالای دماغ اوست که مانند قحف است کبیر قاف و سکون جار مملیه یعنی کاسه سر و قدح
 چوبین و بیارک فی الرسل کبیر او سکون سین مملیه برکت کرده شود و شیر یعنی شیر دیتانهای شتر و گو سفند بسیار شود حتی ان اللقحه
 من الابل لتکفی لبنیا م من الناس تا آنکه شیر در از ماده شتر بر آئینه بسندگی کند جماعه از مردم را لقحه کبیر لام و بفتح نیز آمده ناقه شیر دار و
 گفته اند که ناقه را بعد از زائیدن تا دو ماه یا سه ماه لقوح خوانند بعد از آن لبون خوانند و قیام کبیر فا و بعضی بفتح آن نیز گفته اند بجزه
 و بیا و بجزه فصح و اقوی است و بعضی بفتح فا و ثدید یا خوانده و خطابی گفته که آن غلط است و بهر وجه به معنی جماعه است و او را
 واحد از لفظ او نیست و اللقحه من البقر لتکفی لقبیله من الناس و شیر دار از گاو و بر آئینه بسندگی شود قبیله را از مردم و اللقحه من الغنم
 لتکفی الغنم من الناس و شیر از گوسفند کفایت می کند فحتمی را از مردم فحتمی فا و سکون فا جماعه کثیر از بطن و بطن کثیر از
 قبیله و لافحتمی معنی مخصوص که در آن است کبیر فا و سکون اوست معنی کبیر مخصوص معنی داشته و سکون تیر تحقیق نیست
 که هر دو لفظ موافق اند در حرکات و سکونات بفتح فا و کسر آن و سکون فا و کسر آن و این که به معنی نفر است نیز منقول از لغت است
 چنانکه بطن شامل بهر دو در آن است و هر یکی از دو در آن ناحیه است از آن هم چنین در تفسیر قبلیا هم که تک او بفت القدر سی طبیبه
 پس در آشنای تا آنکه ایشان هم چنین و باین حال باشند ناگاه بفرستند خدای تعالی با خود شبور افتادند هم تحت ابا طهم پس بر می گیرد
 آن با و ایشان را از اینها می ایشان مقتضی روح کل مومن و کل مسلم پس می ستانند آن در روح هر مومن و هر مسلم را در محل خود

مکتوب

معلوم شدہ است کہ مومن کو مسلم ہر دو کی اندہ ہر کہ مومن مسلم است و ہر کہ مسلم مومن ولیکن تفاوتی کہ در میان نمند آن است کہ مومن باعتقاد تصدیق قلبی گویند کہ در باطن است و مسلم باعتبار خضوع و انقیاد و ظاہر و مقصود اینجا تا کہید و تمیم است تا بیج کس بیرون رود و بیستے شرار الناس و باقی می مانند بدترین مردمان تیمار چون فیما تہارج اطعم محتلط می شوند و خصومت می کنند و زمین مانند اختلاط خزان و ریک دیگر و بعضی گفته اند کہ مراد جماع مردان است زنان در اعلانیہ چنانکہ عادت خزان است و ہرج بہ معنی جماع آمدہ ہرج جاریہ جاسما کثافی القاموس تعلیم تقوم الساعة پس بر ایشان بر پامی شود قیامت روا کہ اسلام الا الروایۃ الثانیۃ روایت کرد کہ حدیث را مسلم مگر روایت دوم را وہی قولہ و این روایت دوم قول اوست نظر رحم بالنہیل لے قولہ تا قول اوسج سنین روایت کرد کہ روایت کرد این روایت ثانیہ را از ترمذی و این اعتراض است بر صاحب مصباح کہ این روایت را در فصل اول آورده است +

و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یخرج الدجال بیرون می آید و جبال فتیومہ قبلہ رجل من اسلمین پس روی می آرد بچنانہ وی مردی از مسلمانان فیلقاہ المساح مسلح الدجال پس پیش می آید آن مرد را جماعہ با سلاح جنگ کہ مقدمہ لشکر و جلال اند و مسلح در اصل جمع مسلح بہ معنی سرحد کہ جامی پوشیدان سلاح است پس از آن ہر مردان سلاح دار اطلاق کردند کہ گاہ می دارند سرحد را و مراد اینجا این معنی است فیقولون کہ این مقدمہ پس سے گویند این جماعہ مسلح و از مرآن مرد مسلمان را کہ با قصد کردہ کہ می روی فیقول احمد الی بنہ الذی خرج پس می گوید آن مرد مقصود ارم کہ بر دوم بیومی این کے کہ بیرون آمدہ است یعنی دجال قال گفت آن حضرت یا راوی فبقہ لون او ماتوس بر بنا پس سے گویند آنجماعہ از لشکر دجال آیا ایانہ نمی آری و شکر می شوی بہ پروردگار ما فیقول پس سے گوید آن مرد مسلمان ما بر بنا خفانہ نیست و صفات پروردگار ما بل جلالہ پوشیدہ گے یعنی بنان ربوبیت او ما ہرست و اور صفات کمال است کہ نقص بر ایدان راہ نیست و این دجال نہ بران صفات است فیقولون اکتوہ پس سے گویند آنجماعہ بکشید این مرد را کہ ایمان می آرد بہ پروردگار ما فیقول بعضہم بعض پس می گویند یعنی ازین جماعہ مر بعضی را ایس قدمنا کم ربکم ان تقتلوا احد او نہ آیا نیست کہ تحقیق نمی کردہ است شمار پروردگار شما یعنی دجال ازین کہ بکشید کسی را الی حکم او در غیر حضور وی فیقولون یہ الی الدجال پس سے برند این فرمایوی دجال فاذا راہ المؤمن قال پس چون می بیند او را مومن می گوید یا ایہا الناس ہذا الدجال الذی ذکر رسول اللہ ای مردمان آگاہ بشید کہ این دجال است کہ با و کردہ و نشان دادہ است پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال گفت آن حضرت یا راوی فیما الدجال بہ پس امری کند دجال خپانیدان آن مرد بر تظاہر بعضیہ گفته ہر شکم پر زمین چنانکہ گناہ گار آنرا می خپانند تا زہند نشان پیش پس خپانیدہ می شود فیقول خذوہ و شجوه پس می گوید دجال بگیر یہ وزیرید و سر اورا بشکنید فیوسج بسکون داود و تحقیف سین از وسع و در بعضی نسخ بفتح واوہ تشدید سین لذلک تسبیح نیز تصبیح کردہ اند یعنی پس فراخ و نرم کردہ می شود ظہر و بطنہ ضربا شیت و شکم آن مرد بیرون و برین وجہ کہ گفته شد شیخ صینیہ ہذا را محبول است بیای مودہ شدہ و عا مملہ از شیخ ہمینی گردانیدن ہمینی را عربی شجوه امری است از شیخ ہمینی جرات کردن در سرد این روایت چنانکہ در شرح مسلم گفته اصح است و روایت دوم آنکہ پیش چنانکہ گفته شد از شیخ و شجوه نیز امر ازین

باب بود این روایت را جمعی بین صحیحین آورده و روایت سوم غلط و نحوه هر دو از شیخ بهمنی جرح است و سرفال میقول
 لانا تو من بے پس می گوید و جمال آیا ایمان نمی آری تو من میقول انت اسحج الکنه اب پس می گوید آن مرد توئی مسحج دروغ گو سے
 قال گفت آن حضرت نیو مره فرقتما لیثا من مفرقة حتی یفرق بین ربلیه پس امر کرده می شود یعنی امری کند و جمال بدو پاره کردن و
 پاره گنده کردن آن مرد پس دو پاره کرده می شود پاره از فرق سردی تا آنکه دو پاره کرده می شود میان هر دو پای وی و میثار یکسیم آره
 دو شراب معنی نشتر بجزه میان نیز آمده است اشتر اشتر او شرث و شراب هر دو آمده و بالمشتر بنون نیز آمده و مفرق بفتح میم و کسر را
 تارک سرفال تم شیخی الدجال بن لقطتین پتری رود جمال میان هر دو پاره ثم میقول له تم پتری گوید جمال مر آن کشته را بر سینه
 فیتسوی قائما پس بر غیر دور است می آید تم میقول له انون بے پتری گوید مر آن مرد را آیا ایمان آری بن میقول پس سے گوید
 آن مرد ما از دوت فیک الا بصیرة زیادہ نکر دم یا زیادہ کرده شد من در کذب تو مگر بصیرت و یقین را یعنی باین که زنده گردانید سے
 تو مر بعد از میر انهدن یقین شد که تو جمال دروغ گوئی و فی البصرح الا از دیا و افزون کردن و افزون شدن قال تم میقول پتری گوید
 یا ایها الناس ان لا یفیل بعدی باعد من الناس سے مردمان بدستی که این دجال بنی کند بعد از من هیچ کی از مردم یعنی آنچه می کند
 از قتل و جفا قال فیا فنده الدجال لینه بجه پس سے گیرد و او را جمال تا قح کند او را فیل ما بین رقبته الی تر قوته نحاسا و در بعضی نسخ
 فیا فندی ضمیر واقع شده پس گردانیده می شود و معنی که میان گردن او است تا استخوان که میان منخر و پیش او است من یعنی
 سخت چنانکه شمشیر روی کار نکند فلا یستطیع الیه سبیلا پس سے تواند یافت بسوی قتل و فرج وی راه قال فیا فنده بیدیه و ربلیه
 پس می گیرد و جمال آن مرد را بر دو دست و هر دو پای آن مرد فیکذبت به پس سے اندازد او را یعنی در آتشی که همراه دارد و
 فیهب الناس انما فنده الی النار پس گمان می برند او را مردم که فینه سخت مگر بسوی آتش و انما القی فی القبه و وی انداخته نشده
 است مگر بسوی بهشت چنانکه گفته است که نار او جنت است و جنت وی نار قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هذا اعلم الناس
 شهادة عند رب العالمین پس گفت آن حضرت این مرد بزرگ ترین مردم است از وی شهادت نزدیک و دور کار جهانیان باعتبار
 کیفیت شدن او بار اول اگر چه بعد از آن زنده شد یا باعتبار قصه فرج کردن وی اگر چه وی مذبح نشد و تواند که مراد بشهادت
 بر اقر آمن و گواهی دادن باشد نزد حق تعالی و الله اعلم و الله اعلم و عن ام شریک بفتح شین و کسر را می بید انصار بیت
 و ام شریک دیگر است که نیز می بیست و وی ترشیه عامه است از بنی لوی بن غالب و آنکه در حدیث فاطمیت قیس در حدیث و آن
 شده است اکثر اند که ام شریک انصاریه است و بعضی می گویند ترشیه و الله اعلم قالت قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم یفرن الناس من الدجال حتی یلقوا بالجباب هر آینه بگریزند مردم از دجال تا آنکه لاقی و پیوسته شوند بکوهی قالت ام
 شریک قلت گفت ام شریک گفتتم یا رسول الله فاین العرب یؤمنون کجا باشند در آن روز عرب که کار ایشان جهاد در راه
 خداوند تر و نند است از دین قال فرمود آن حضرت هم قلیل ایشان در آن روز اندک باشند در راه سلم و او عن انس عن
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال یتبع الدجال من یهود و نصیبان پس مدعی می کنند و جمال را از قوم یهود و نصیبان

ت لا یفر من الدجال من یهود و نصیبان

که شمشیر مشهور از شهرهای عجم و امپیمان بسیار موصوفه مکان فاو هزه کبیر و کج نیز آید و این معرب اسپان است یعنی لشکرهای که در آنجا ساکن بودند یا آنکه چون نمرود سپاه خود را بچنگ کسی که در آسمان است بخواند و جواب وی نوشته سپاهان آن بود که باشد جنگ کند کذافی القاموس پس می فرماید که پیروی کنند و جلال را از یهود این شهر سبوت الفاهمقا و هزار کس عظیم طیبیا لسته که بر ایشان طیبیا نام باشد و این بر عادت یهود است که طیبسان بر سر پی پوشند رواه مسلم و بعضی از علما احتجاج کرده اند باین حدیث بر ذم طیبسان و بآنچه روایت کرده است از آنست که وی جماعه را دیده که بر ایشان طیبسان بود مشایبه اند اینها پی یهود خیر و حق آنست که کلبین طیبسان به معنی پوشیدن سر برده محمود است و سنون و احادیث بسیار در آن از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد صحابه رضی الله عنهم آمده اگر چه در وقتی شعار یهود بود و انکار انس از انبیا برین بود یا از جهت رنگ آنها که زرد بوده و محل خلافت در طیبسان است یعنی پوشیدن سر برده و مانند خشن طرف آزار گفتن و آزار متعین و قناع نیز گویند و منکران گویند که آنچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه واقع شده مخصوص بوقت ضرورت است از گزری آفتاب و مانند آن و نزد جمهور علی الاطلاق جایز است بی گناه است و در حدیث آمده است که پوشیدن طیبسان که از تداست عربست و اقتناع بسراجهان است و ترندی و غیر او از انس بن مالک آورده اند که گفته بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بسیار می کرد قطع ثبوت خود تا چنانست نمود که جامه او جامه زیادت است و مراد ازین جامه گوشه طیبسان است که بر سر نهاد و در حدیث انس آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بسیار می کرد قناع را و در روایتی آمده که مفارقت نمی کرد قناع را و از امام حسن بن علی رضی الله عنهما که دیدند او را نمازی گذارد و حال آنکه متعین بود و قطع از وی در غیر حال نماز نیز آمده و در حدیث دیگر آمده پوشیدن سر طیبسان در روز نعت و در شب زینت و از صحابه نیز قطع آمده و آثار

و اخبار در وی بسیار است ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

تم کتبہ پس ی کشدان مردی پشتر زنده می گرداند اور انقبول پس می گوید آن مرد که بهترین مردم است و الله بالنت فیک الله بصیرة
 منی بالیوم تجدوا سوگند نمودم من دشمن تو سخت تر و قوی تر از روی علم و بصیرت از خود چنانکه امروز یعنی امروز که داشت و اچیا از تو
 دیدم بعضی من بکذب تو قوی تر شد و عیان شد به شما به علامت کذب تو که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به آن خبر داده بود
 فیروزه الدجال ان یقتله پس می خواهد دجال که بکشد آن مرد را فلا سیط علیہ پس بر گماشته نمی شود و قدرت داده نمی شود و دجال را
 بر قتل آن مرد متفق علیہ ۱۱۰ و عثمان ابی برة عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال باقی اسبج من قبل المشرق می آید مسج
 دجال از جانب مشرق همهتہ المدینة در حالی که قصد او هر دو آور آمدن مدینة مطهره است حتی نازل و بر احد تا آنکه فرود می آید زیر
 کوه احد که بر سهیل از مدینة است ثم تصرف الملائكة وجبه قبل الشام پشتری گردانند و شنگان روی او را بجانب ولایت شام و
 می رود آنجا و سناکک بیدک و آنجا یعنی در شام هلاک می گردد چنانکه گذشت که عیسی علیه السلام پیاب لده که از قریات شام
 است او را می کشد متفق علیہ ۱۱۰ و عثمان ابی برة عن ابی صلی الله علیه و آله وسلم قال لایدرقل المدینة رعب اسبج الدجال در
 نمی آید اهل مدینة او را نهی یا بد بایشان ترس سج دجال که یاید سبعة ابواب مدینة را در آن روزی که دجال آید هفت
 در است علی کل باب مکان بر هر در در نوشته نگا بهان اند و در بانی می کنند و می گذارند او را که در آید رواه البخاری ۱۱۰ و عثمان
 قاطبة بنت قیس ز شیمه فخره فسوب بفر من مالک بن النقر اخت مناک بن قیس از مهاجرات اول بود خداوند جمال و عقل و
 کمال و بود تحت ابی عمر بن حفص بن المغیره و چون وی طلاق داده آن حضرت او را برای اسامه بن زید خواست و این حدیث
 در باب العدة مذکور شده است قال سمعت منادی رسول الله گفت شنیدم مؤذن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیاورد
 که ندای کرد و آوازی داد و این کلمه الصلوة جامعہ نماز جمع کننده مردم است و این کلمه است که برای ترغیب و طلب نمازی گویند
 تا بیایند مردم و جمع شوند چنانکه در نماز ضووف و کسوف و زلزله شریف می گفتند فوجت الی المسجد پس بیرون آمدم من بسوی مسجد فصیلت
 مع رسول الله پس نماز گذارم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فلما قضی صلوة مجلس علی المنبر پس چون تمام کرد آن حضرت
 نماز نشست بر منبر و هوشیگ و حال آنکه آن حضرت خنده می کند فقال لیسلم کل من یصلی منکم پس فرمود باید که لازم گیرد هر آنگاه
 جای نماز خور او در پانجا که نماز گذارده است نشسته باشد و بهره خیر و ثمر قال بل تدرون علم جمکم پشتر فرمود بیاور می یابید که بر سه
 چه جمع کرده ام شمار اقالوا الله و رسول الله علم قال انی والله ما جمکم لرغبته ولا ربه فرمود بدرستی که من بخدا سوگند گردنیا و مردم
 شمار از جهت امری مرغوب مانند عطاوند از جهت امر مرغوب مثل غزا و لکن جمکم لان تمیال الداوی و لیکن جمع کرده ام شمار را
 از جهت آنکه تمییم داری که مغرب است بمید الله از دوار نامی است که نسبت بوی عبداللار گویند صحابی مشهور است
 احوال وی در مواضع نوشته شده است کان رجلا نصرانیا بود این تمییم داری مردی نصرانی فجا و اسلم پس آمد و مسلمان
 شد و مدتی مدتی و خبر داد مرا چیزی که واقف الذی کنت احدکم بمن اسبج الدجال موافق افتاد خبری را که بودم من که
 خبری و او هم شمار از اسبج دجال یعنی خواستم که بشنوا تم خبر تمییم داری که تا موجب زیادت یقین شما بود و خبر بجا نماند مقرون گردد

اسبج

ویرمان بعبان منغم شود عدنی اندر کلب سفینه بجزیره خیر و او را میم داری که سوار شد کشتی دریاکی را مع نخلین ریحلا من جسم و
 جذام باسی مردار طم بفتح لام و سکون فاذا جمه محلا بیت ازین و جذام بفتح جم و ذال مجمه نام قبیله است از نجد و مردار سفینه
 بجزیره کشتی بزرگ است که در دریا میرود نه زورق خورد که در انهار گردد و بیست گویند که تقیید سفینه بجزیره برای تمیز و احترام از اهل
 است که اورا سفینه بریه می گویند و این سخن ضعیف است زیرا که در مدینه خزان بسیار است که دلالت دارد بر آنکه مراد
 کشتی متعارف است پس احتیاج باین تقیید و تمیز نبود و غلب هم المون حشرانی البحر پس بازی کرد با این کشتی سواران
 موج تا یک ماه در دریا یعنی انداخت در دریا ایشان را و در غیر جهت مقصد چه بسبب فعلی گویند که در وی فائده و غرض مفید
 نبود فار فاد الی جزیره صین تفریب است پس نزدیک بودند سفینه را بسوی جزیره در هنگام فرود رفتن آفتاب و از فاذ و یک
 گردانیدن کشتی بکناره خلسوانی اقرب السفینه پیش مستند کشتیهای خورد که همراه سفینه بود و اقرب بفتح هزه وضع راجع قارب
 کبسه و فتح آن به معنی کشتی خودی که همراه کشتی بزرگ می باشد مثل آب کوتل تا حویج از سوالی تفصیلا کنند فذلولوا الجزیره پس آمدند
 جزیره را جزیره موصی کتاب کرد او کشته باشد و در گرفته فلقیتم و ابه اطلب کثیر اشهر پس پیش آمد ایشان را چار پای بسیار و رشت
 سوی فی بهرح نامیه مویهای سبزه دم سبب است ابوه دم لایه روم ما قبله من دره من کثرة اشتر حیا که در معنی یا بند پیش
 او از پس او دینی دانند که پیش وی پس وی که ام است از بسیاری موی قالوا و یک مانت گفتند ای مرد و ای
 بر تو چیست ما بهیت تو خوبی یا انشی و با چه کاره و نشان تو چیست قالت انا الجسامه گفت من جسامه ام که با سوسی می کنم و بیستم
 خبرهای آفاق را اید جمال اطلقوا الی هذا الرجل منی الی بر پرید بسوی این مرد که در روست و در کلیسای ترسیان و مومو را اید
 گویند فانه لای خبر کم بالا شواق زیرا که وی بسوی شنیدن خبرهای شما بسیار شوق دارد و قال گفت تیم داری لما سمت لسان
 رجلا هر گاه که حکم کرد این و اید فنام بر و برای ما موی را فرقتا نما ان تگون شیطان تتریدیم از وی که باشد وی شیطان در
 لباس حیوانی در آمده قال فاطلقنا سراجا گفت تیم داری پس رفتیم با شما بان بسوی ویر حتی دخلنا الدیر تا آنکه در آیدیم ویرا
 فاذا فیهم علم انسان ما را ایناه قطه خلقا پس نگاه و روی بزرگ و مهیب و قطع تراوی است که نه دیده باشیم ما اورا در زمان ما منی
 هرگز از روی خلقت و اشد و تا قاصحت ترین نهانی که نه دیده باشیم از روی بند و شاق کبسه و او و فتح آن چیزه که بوی حکم بندند
 مجموعه یار او الی عنقه در حالی که جمع کرده شده و بسته شده است دستهای او بسوی گردن می مابین کبینه ای میباید میان دو زانو
 او تا پشتتای او باهن قلنا و یک مانت گفتیم و ای چه چیزه تو اگر چه دانستند که از زمین آرمیان است اما چون بر صفتی
 دیدند بر خلاف صفات آدمیان شک کردند در ماهیت وی که بهیت قال گفت آن مرد قدرتم علی خبری تحقیق قاعد و
 شکن شده اید شما بر خبر من یعنی من خبر خواهم داد شمار از حال خود قاصح و بی انتم پس خبر دهید مرا که شما چه چیزید و چه کسید و چه حال
 دارید ما بهیت ایشان خود معلوم است که نه استند اما بهیت سوال ایشان او نیز از ما بهیت سوال کرد قالوا نحن اناس
 من العرب گفت ما آدمیانیم از عرب که کبنا فی سفینه بجزیره سوار شدیم در کشتی دریاکی فلعب بنا البحر شهر پس بازی کرد

کما موج دریا تا یک ماه قد تلنا الجزیرة پس در آیدیم این جزیره را فلقتنا و اذ البلب پس پیش آمد مار او اچیر سوی غلیظت قالنا انما انا انا
 اعد و الی هذا فی الیوم گفت آن و ابرو من جاسوس خبر نام قصد کنید و بروید بسوی این کس که در ویر است فاقبلنا ایک سر ما پس
 روی آوردیم ما بر توشتابان فقال خبر و فی من نخل میان گفت آن انسان خبر دهید ما از درختان خرمای میان بل شتر آیا
 میوه می دهد و میان نسیج مومده و سکون شناهه تریه ایست در شام و مومنی است بیامه و در مشارق الانوار گفته که میان در پیش
 جاسوس از بلاد حجاز است و میان دیگر در بلاد شام است قلنا نعم گفتیم آری میوه می دهد نخل میان قال اما انما توشک ان لا
 گفت آگاه بشمید بدستی که این نخل میان نزدیک است که میوه ندهند اشارت کرد و بقرب قیام قیامت قال خبر و من
 عن بحیره الطبریة بل فیما ما گفت خبر و مید مر از دریاچه طبریة آیا است در روی آب و طبریة بفتح ط و با مقصد است از ارون
 و طبرانی که از ایدیه مدیث است منسوب باوست قلنا بی کثیرة الماء گفتیم ما آن بحیره آب بسیار دارد و قال ان ما ما یوشک ان
 یذهب گفت که آب وی نزدیک است که برود و خشک گردد و قال خبر و فی من عین زعفران و مید مر از چشمه زعفران ای مجرب و
 عین مجرب مشهور شهرت معروف در جانب قبل شام بل فی لعین ما آیا است در آن چشمه آب و بل زرع اطعمها و لعین و آیا
 زراعت می کنند اهل آن بلده بان آب چشمه قلنا نعم بی کثیرة الماء و اطعمها زرعون من ما ما گفتیم آری آن چشمه آب بسیار
 دارد و اهل آن زراعت می کنند از آب وی قال خبر و فی من بی الایمین ما فعل گفت خبر و مید مر از پیغمبر ایسان یعنی
 عرب که چه کرده این بر عقاد یعنی پیوسته است که نبوت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم عقاد دارند اما مخصوص
 بعرب دارند و این تعریف است از ان ملعون بیرون حضرت وی مبعوث بناوان و جابلان خدا که الله قلنا قد خرج من مکة و
 نزل بئرب گفتیم ما تحقیق بیرون آمد آن پیغمبر از مکة و زول کرد بئرب که نام قدیم مدینه است قال اقاتله العرب گفت آیا
 مقاتله و کارزار کردند و پر اعراب قلنا نعم گفتیم آری مقاتله کردند و اعراب قال کفیت صنع بهم گفت چگونه معامله کرد و
 با عرب فاجبرناه انه قد ظهر علی من یلیه من العرب و اطعموه پس خبر و ایدیم او را که آن پیغمبر تحقیق غالب آمده کسی که متغسل و نزدیک
 بود او را از عرب و اطعمت و فرما بگردار کردند آنها او را قال اما ان ذلک خیر لهم ان بطیعه گفته آگاه بشمید بدستی که آن
 بهتر است مرا ایشان را یعنی اطعمت کردن ایشان مرا و او این اعتراف است از وی بفضل آن حضرت صلی الله علیه و
 آله و سلم حکم فطرار و از جهت آنکه نبود مرا و او این حال غرض در انکار کفر و انکار دین پس پوشیده داشت یا مراد و
 خیریت در دنیا است و انی مجربم عنی انی انما اسبح و تحقیق من خبر و بنده ام شمار از حال خود که من تحقیق میسم و انی یوشک
 ان یوزن لے فی الطریق فاخرج و من قریب است که اذن کرده شود مرا و بر آمدن پس بر آیم فاسیر فی الاصل پس کبر نسیم
 در زمین فلاح و تریه الا بطلتها پس گذارم من اسبح و می را اگر آنکه زول کنم و فرود آیم او را فی اربعین بسیده و جهل شب غیر
 مکة و طیبه جزیکه و در نیه و طیبه یکی از نامهای این بلده نظر و طیبه است و او را نامهاست تجاوز از صمد یعنی از ان در اول
 کتاب بذب القلوب ثبت یافته است و تغییر وی از دین و طیبه متضمن نیانیت و نجاست نفس فغشیه اوست که ساحت

درین

خبر این جمله از وی متروک مقدس خواهد بود و این لفظ بی اختیار بر زبان وی جاری شده و احتمال دارد که آن حضرت یا راوی تعبیر
 باین اهم مناسب مقام دیده ذکر کرده باشد و الله اعلم بما هم متان علی کلماتها که در طبعه حرام کرده شده اند برین هر دو کلمه اروت
 ان ادخل و احد انما هر گاه که خواهیم که در آیم کی را ازان دو مواضع استقلین ملک بیده اسیت صلتا پیش سے آیدم افترشته که
 در دست اوست شمشیر آهینجه و در قاموس گفته که صلت شمشیر معتقل ماضی و فی الصراح صلت یعنی شمشیر زون صلت با صیغ
 ضرب به یعنی غنما بازمی دارد و ازان وان علی کل لقب منها لکنه بجز سونما و بدستی که بر هر راه از طبعه فرشته نند که با سینه
 می کنند او را قال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم و من نخبه ترفی المنبر کففت آن حضرت این کلمه را از روی محض خود که در دست
 داشت و بر نیز و محض کبریم سکون خاز مجبه و فتح صما و ممله خیری که در دست گیر و اورا آدمی و تکیه کند بوی مثل عصب و بکلمه
 و مانند آن هزه طیبه هزه طیبه یعنی المدینه این طیبه است سه بار مکرر فرمود از جهت ایتماج و سرور و اظهار فضیلت و
 امتیاز وی از میان سایر مواضع و بلاد الابل کنت مدینه که آگاه باشید آیا بودم من که خبری و او هم شمارا باین خبر فقال الناس
 نعم گفتند آری خبری و او را باین خبر الا انه فی بخراتم آگاه باشید که در دریای شام است او بجز الیمین یا در دریای
 بین لابل من قبل المشرق ما یونذ بلکه از جانب مشرق می آید وی یعنی دجال و مادر ما بوزا مکه است و صله کلام است و نافی نیست
 کذا قال قاضی عیاض فی المشرق و طیبی در شرح این لفظ و اعراب آن و جمعی ذکر کرده باشند متعدد آن را مویله ساخته است
 و او می بیده الی المشرق و اشارت کرد و آن حضرت برت مبارک خود بوی مشرق چون حق جل و علاقیام قیامت را بهم گذارنده
 و بر تعیین خبرند اده اوقات علامت از امتین ساخته است آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مکان بند کردن دجال را برین
 اما کن شفته بر مردم مبهم داشت با غلبه طن در آخر آن و آن نیز متعین نیست جز آنکه در اینجا نب است از غیر تعیین موضع مخصوص و این
 معنی نفی دو احتمال اول و اثبات ثالث که فرمود لابل من قبل المشرق و احتمال دارد که تردید میان این اما کن به جهت انتقال و
 باشد از بعضی به معنی و الله اعلم رواه سلم و بعد عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال رأیتنی الیله عند
 الکعبه آن حضرت فرمود دیدم من خود را در خواب مشب نزد کعبه فرایت رهلا آوم پس دیدم مردی گندم گون را کاسن ما انت
 را و من آوم الرجال هم چونیکو ترین آنچه بیننده نواز مردان گندم گون لطفه مر آن مرد را موی است نزدیک بدوش رسیده کاسن
 ما انت را من الهم قدر علیها هم چونیکو ترین آنچه بیننده نواز مویها بصفت مذکور تحقیق شانه کرده است آن مرد موی را من
 تقطر با و پس آن مویهای چکد از وی آب کنایت است از غایت فصارت و نظافت متکلم علی عواقب بر عین تکیه گفتند
 بر دوشهای و مرد و طوف با بیت طواف می کند خانه کعبه را نشاءت من نه ا پس رسیدم که بیت این مرد فقالوا انذا المسح
 این مریم پس گفتند این مسح بن مریم است قال گفت آن حضرت تم اذا انار علی وجهه قطا پتر ناگاه من گذرنده ام بر دوش
 جنگله موی او را لعین اپنی کور چشم است کان عینه عینه طافیه کوباکه چشم او انگور دانه است بر آمده یا بی نور است چنانکه
 گذشت کاسن من را بیت من الناس باین فطن هم چو شابه ترین کسی که دیدی نو یاد دیده ام من از مردم را بیت بر عینه می خد

و مسلم هر دو خوانده اند با بن قطن مراد همان عبد العزیز بن قطن است که ذکر او گذشت و کاتب و کاشف چه زائد است و او همان چه
 علی مکتب و عیون بطیون بالیت در حال که نهنده است هر دو دست خود را بر دووشس دو مرد طواف می کنند آن مردی که کعبه طاعت
 من نذر این پسیدم کیست این مرد فقالوا انه اسج الدجال پس گفتند این سج و عیال است متفق علیه اینجا اشکال می آرند
 که و عیال کافر است او را با طواف چکار و جواب می گویند که این از مکاشفات آن حضرت است در رویا و تعبیرش نیست
 که آن حضرت را نمودند که روزی باشد که عیسی علیه السلام گرد این بگردد و از برای اقامت آن و اصلاح خلق و فساد آن
 و و عیال نیز گرد این بگردد و از برای قصد و افساد و اضلال آن که اقال لطیبه پوشیده نماید که کفار قریش در باطیت طواف میکردند
 پیش از آن که نهی کرده شوند از قرب مسجد حرام اگر و عیال نیز می کرده باشد و عیال نیز از اینجا چه از طواف کافر و فحاح
 لازم نمی آید و نهی از طواف مشرک در فحاح است فانتم و فی روایتی قال فی الدجال و در روایتی آمده است که آن حضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم گفت در وصف صورت و عیال رجل احمر جسم مردی سرخ تن و در عبد الراس جنگله موی سر او طویله
 ایمنی که چشم راست است اقرب الناس پیشها این قطن نزدیک ترین مردم بومی از روی مشابیهت این قطن است و ذکر و ذکر
 کرده شد حدیث ابی هریره که او شش این است لا تقوم الساعة حتی تطلع الشمس من مغربها فی باب ملاحم و در باب ملاحم که
 گذشت و ستر که نزدیک است که ذکر کنیم حدیث ابن عمر که او شش این است قام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی الناس
 فی باب قصه ابن اسیاء و انشاء الله تعالی و این هر دو مصلح و در باب المصائب بین بی بی السامیه مذکور اند + + الفصل الثانی + عن
 فاطمه بنت قیس نے حدیث تیم الداری از فاطمه بنت قیس در حدیث تیم داری که هم از فاطمه بنت قیس که بروایت مسلم گذشت بجای
 فاطمه بنت قیس و ابی اسیاء الی آخره در حدیث ابی داؤد از فاطمه مذکور این چنین آمده که قالت گفت فاطمه قال گفت تیم داری فاذا انا با مرأة
 شجر شعرا پس ناگاه من مقرون باز من ام که می کشد موی خود را از روزی قال گفت تیم داری ما انت عیسی تو و کیست
 قالت گفت آن زن انا انا لباسته من حیاسه ام که خبر نامی رسام به عیال از هب الی ذلک بقصر ربی بجانب آن قصر
 که بی بی فاطمه پس آمد آن قصر را فاذا رجل یجر شعره پس ناگاه درین قصر مردی است که می کشد موی
 خود را اسلسل فی الاضلال سید کرده و بسته شده است در غلما نیز دنیا بین اعمار و الارض من عبید و منظر اب من کند
 در میان آسمان و زمین نقلت من انت پس گفتیم کیستی تو قال انا الدجال گفت من و عالم ذکر کردن آن لعین خود را باسم دجال
 از جهت قیید نفس خود است باسم علم اگر چه جهت اشتقاق اصل لفظ حقارت نفس لازم آید یا تواند که آن حضرت ذکر
 وی باین اسم کرده باشد نقلت بالمعنی رواه ابو داؤد و آنکه فی القتی که درین دو حدیث واقع شده آن است که در اینجا حسب اسم را
 و ابی گفته که بعرف عام در چهار پایست معلیست و اینجا امره خوانده جواب می گویند بانک شاید که دجال را او با سوس باشد
 یکباره و دیگر امره و یا آنکه در اصل وضع لغت بمعنی بننده بر زمین است و تخصیص به چهار پایست بعرف عام است
 و در قرآن مجید استعمال و ابی معنی لغت بسیار آمده است و این معنی شامل است امره را و با آنکه احتمال دارد که باشد شیطان

کہ مثل می شود بر صورت که خواهد بود این احتمال در زوجیه درست و الا سبب اخبار عالم از دایه یا امراة بعید است مگر آنکه مراد اخبار مرکب باشد که در نوحی می گذرند و اشد اعلم و مخی لفت درین دو مدیث باین وجه نیز است که سائل و مخی طلب در حدیث مسلم جامع اند که تیمم داری در میان ایشان بود و درین حدیث سوال و جواب مخصوص به تیمم داری داشته در این مخی لفت توئم که سائل جامع باشند چون تیمم داخل است نسبت سوال بوی نیز با درست یا سائل و می باشد و نسبت آن بجامعه نیز درست است چون یکی از جماعه کاری کرد نسبت آن کار بجامعه می کنند بطریقه قول مردم قتلک ز نفلان ۲ و عن عباده بن یسار

عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال گفت آن حضرت انی مدتکم عن الدجال حتی تحشیت ان لا تغفلوا من خبره و آدم شمار از دجال خبرهای متعدد و پر اگنده تا آنکه ترسیدم که مبادا که تغفل نکنید و تفهیمید حقیقت حال او را و کذب او را و مشعبه شود بر شما حال او پس باید که تغفل نکنید و تفهیمید و شنبه نگردد و بر شما بعد از ان بیان کرد حال او را تا بفهمند قبول خود ان لیسج الدجال قصیر دجال کوتاه است اگر چه جسم عظیم و بطین است انج بتقدیم عاجیم آنکه در وقت راه رفتن هر دو پای وی از یکدیگر دور افتد و در قاموس گفته آنکه صد و قد بین او در شمی نزدیک افتد و پاشنما دور جد جنگله موی امور کو مطلوبس لعین محدود و ار کرده شده چشم لیت بنائیمه و لا حجره بتقدیم صیم بر جائینے نہ بلند بر آئینده است چشم او نه نیست و بدون فرورفته و تطبیق میان احوالیش که بعضی دلالت دارد بر توفیق بعضی بر بس سابقا معلوم گشته است فان ایس علیکم پس اگر التباس و اشتباه کرده شود بر شما یعنی در حال او شبهه راه یا بد فاعلموا ان ربکم ایس با عورس بد انیز این مقدمه سخنوارید

که پروردگارش تا تالی شان کور نیست رواه ابو داؤد و مؤمن ابی عبیده بن اطرح قال سمعت رسول اللہ صلی علیہ وآلہ وسلم روايت است از ابو عبیده بن اطرح که از صحابه عظام و عشره مبشره و امین این است گفت شنیدم آن حضرت ا

بقول انه لم یکن نبی بعد نوح می گفت بد رستی که نشان این است که نبود هیچ پیغمبر بعد از نوح الا قد انزل الدجال قومہ مگر آنکه تحقیق ترسانیده است آن پیغمبر از دجالی قوم خود را و به تحقیق گذشت که نوح نیز ترسانیده است از وی قوم خود را پس مراد بقول او بعد نوح بعد از نوح است نه بعد از وجود نوح و انی اندر کوه و بد رستی که من می ترسانم شمار از وی نوصفه لنا پس وصف کرد و بیان کرد آن حضرت حال دجال را برای ما قال لعلمیدر که بعض من رآنی فرمود شاید که نزدیک بود که در پای او را بعضی از ان کسان که دیده است مرا اوسع کلامی باشنیده است کلام مرا یعنی رسید بوی خبریکه من داده ام از و سے اگر چه بعد از طول زمان باشد یعنی وجود و فرج وی یقین است و وقت آن مبهم اگر چنان باشد که بعضی اصحاب من در فتنه می توانند الا دیگران که بعد از ایشان بیایند البته خواهد دید و چون خبر مرا که از وی داده ام شنیده ایم باید که برینین خود باشید قالو گفتند صحابه یا رسول اللہ کیف قلوبنا یوسد پس چگونه باشد و لهامی ما روزی که در یام اورا قال شمس یعنی ایوم فرمود چنانکه هست و لهامی شما امروز او غیر یا بهتر ازین باشد یعنی هر که ایمان ثابست و مستقیم است دل او ثابست است و هیچ اندیشه نیست چنانکه الان منکر است او را و ان زمان نیز منکر خواهد بود بلکه منکر تر که پس ما

السماط طوطی و الاغض بناشماک و سلال سوم نگاه می دارد و آسمان باران خود را تمام نگاه می دارد زمین در زمین خود را تمام نگاه می دارد
 خلق و الاذات نفس من ابهام الم اهلک پس باقی نمی ماند خداوند شکرگفته از حیوانات مانند گاو و گوسفند و آهو مانند آن
 و نه خداوند و نه ان باز و خوش چهارپایان اگر آنکه بگردد و خلق بکسرها و عجز بر پایهای گاؤ و گوسفند و آهو اطلاق کنند چنانکه حضرت
 بعضی خادشتر و عارف و کسب است و مانا که مراد از بی اطلاق حیوانات است یعنی هیچ حیوانی بر روی زمین به جهت نجات سال زنده
 نماند و ان من اشد فتنه و بدبختی که از سخت ترین فتنه و جهال انه یاتی الا عربی این است که در جهال می آید با دینشینی را که علم و عقل
 ندارد و قبول ادبیت ان اهمیت لک اباک پس می گوید بان اعرابی خبر ده مرا که اگر زنده گردانم برای تو شتران ترا
 است تعلم انی ربک آیا نیستی تو که می دانی که پروردگار تو ام قبول بلی پس می گوید اعرابی آری می دانم که تو پروردگار منی
 فیشمل له پس تمثیل و تصویر می کند و جهال برای اعرابی و در بعضی نسخ تمثیل له اشیاطین چنانکه در آتب و اخ مذکور است نحو ابله مانند
 شتران اعرابی کاسن با کیون ضرر ما چو بهترین آنچه می باشد ابل از روی سپتانها و اعظمه ستمه و بزرگ زمین آن چیزی باشد
 از روی سناها قال گفت آن حضرت و یانی الرجل قد مات اخوه می آید و جهال مروی را که مرده است به تحقیق برادر او
 و مات ابوه مرده است پدر او و قبول ادبیت ان اهمیت لک اباک و افاک پس می گوید و جهال با اعرابی خبر ده مرا اگر زنده
 گردانم برای تو پدر ترا و برادر ترا است تعلم انی ربک آیا نیستی تو که می دانی که پروردگار تو ام قبول بلی پس می گوید اعرابی آری
 می دانم که تو پروردگار منی تمثیل له اشیاطین پس تصویر می نماید اعرابی را شیاطین اینی لفظ شیاطین در همه نسخ مذکور است نحو ابیه
 و نحو خیه مانند پدر او و برادر او درین شایستگی است که آنچه نموده می شود از ابل و برادر او پدر مثالی و خیالی است که شیاطین بدان
 صورت می بندند و تمثیل می شوند نه حقیقت آن قالت گفت اسما بنت زید که راوی این حدیث است ثم خرج رسول الله
 پیرویون رفت پیغمبر خدا از مجلس صلی الله علیه و آله و سلم حاجت برای حاجتی که داشت ثم رجع پیغمبر باز آن مجلس بعد از قضای
 حاجت و القوم فی اهتمام و غم محامد ثم و حال آنکه صحابه در هم و غم بودند از آنچه خبر داد ایشان را از حال و جهال قالت فافذنته
 الباب پس گرفت آن حضرت هر دو طرف در راه هم چنین واقع است در نسخ مشکات مصحح و در جواشی نوشته اند که طبع فتح لام
 و سکون حاء و میم مفتوحه یعنی جهت و جانب و در صحاح و قابوس و کتب دیگر طبعه باین معنی ذکر کرده اند و طبعی گفته صواب
 طبعی الباب بچیم مکان ما و فابدل میم در کتب لغت بچیم مفا به معنی مضاده باب آمده و اجازت بیرون بیا راه را گویند
 قائل میم اسما پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چیست حال و شان تو ای اها تیمم فتح میم و سکون تا و فتح با کله یا چه است
 یعنی استغنام ای مالک و ماشاک قلت گفت من یا رسول الله لقد قلت انما تانکر الیه الیه بال تحقیق کشیدی و بیرون شدی
 و لغای ما سبیا و کندن این صفت که در جهال اگر وی قائل گفت آن حضرت ان یخرج و انما می اگر بیرون آید و من زنده باشم فانا
 بچیم پس من محبت کننده هم و انزام و بنده اویم و الا اگر من زنده نباشم فان دبی غلیفتی علی کل مومن پس پروردگار من غلیفت
 من و ذکریل من سب بر هر مسلمان و وی غرامه حافظ دعای و منولی امر ایشان خواهد بود قلت پس گفت من یا رسول الله

بجای

و الله انما نبي محبتنا فما نخبز وحمي كجوع نجد اسوگند بدستی که ما هر آینه ساخته و میامی کنیم غیر خود را پس نمی توانیم که نان بخریم تا آنکه گرسنه می یانیم از محبت غم و هم عظیم که کشیده و بیرون آورده است و لهامی مار از ذکر و مجال فکیت بالهونین یوستند پس چگونه بود حال سلمان تا که در زمان او باشند و چشم در اندوه بر حال ایشان مستولی باشد و مانع آید از تهیه سباب اکل و شرب قال گفت آن حضرت یخبریم یا خبری اهل اسما من التبیح و التقدیس کفایت می کند مومنان را که در زمان او چند چیزی که کفایت می کند اهل آسمان را از شنگان التبیح و تقدیس یعنی حق تعالی صبر و تسلی می دهد ایشان را بر بکت شیخ و تقدیس یا معنی آن بود که ما غیر می کنیم پس گرسنه می شویم از محبت تا غیر خیر و طبیعت انسان در گرنگی تا باین حدست و این معنی است بقول او یخبریم یا خبری اهل اسما پس چه حال بود آن کسانی که در زمان و مجال باشند از مسلمانان و چیزی نیابند که بخورند چگونه صبر کنند بر عدم غذا پس فرمودند که ایشان در آن روز تبیح و تقدیس بود چنانکه غذای نخستگان آسمان تبیح و تقدیس است و شاید که اسما این سخن را بعد از این مجلس آه عرض کرده باشد ولیکن ظاهر مقتضای کلیه فاد فقلت ناظر با اتصال این قول است بشنیدن خبر و مجال در مجلس پس آنچه گفت از قصه یحیی و جوع از زمان آینه گفت فافهم + رواه احمد بن عبد الرزاق ۲ الفصل الثالث من التنبیه عن شیخه قال قال

احمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عن الدجال گفت شیخه پرسید هیچ یکی آن حضرت را از احوال و مجال اکثر ما سالت به غیر از آنچه پرسیدم من اورا و انه قال لی ما یفکرک و بدستی که آن حضرت گفت مرا زبان نمی کند ترا یعنی گمراه نمی سازد ترا و لطف و حمایت الهی کفایت می کند ترا قلت انهم یقولون ان مویجیل خیر و نهر ما گفتیم من که مردم می گویند که با وی کوه نان است و جوی است پس یکی اگر گرسنه شود و تشنه گردد و مجال با نظر از کشته چه کار کند قال هو ابون علی الله من ذلک گفت آن حضرت و مجال خوار است بر خدا ازین که پیدا کند بر دست او امثال این امور حقیقه و آنچه ظاهری شود بر دست او هر باطل و صورت های بی حقیقت است و او را قدرت نیست بر هزل و تشکیک مومن که یقین دارد در دین بلکه هر چه می بیند از وی از خوارق موجب زیادت نظیر وی می گردد بر کذب او متفق علیه + + و عن ابی هریره عن ابی صلی الله علیه و آله وسلم قال یخرج الدجال علی حمار اقر برون می آید و مجال بر خرسید و در قاموس گفته که قره رنگ مائل بسبزی یا سرخی که در وی تیرگی است ما بین از نیه سجون با عاصفت میان دو گوش او هفتاد و بیست و باع و سازی آنچه میان هر دو دریا و میان هر دو دست باشد فی التمریح بلع و بوع بغیر علاج رواه البیهقی فی کتاب البعث و النشور اباب قصه این صیاد و او را این صیاد نیز گویند و نام وی صانفت و معنی گویند عبد الله و وی از بیهود مدینه است و معنی گویند و خیل بود میان ایشان و بود وی چیزی از کمانت و هر و مجل مروی آن است که وی فتنه بود که مبتلا و محتمل گردانیده شده بودند بوی سلمان و احوال وی مختلف فیه است و صحابه بر این در وی اختلاف بود پس بعضی بر آنند که وی و مجال محمود بود که در آخر زمان بر آید و مردم را گمراه گرداند و اکثر بر آنند که این نه انگس است ولیکن از جمله و جالان است که باعث فتنه و فساد و ضلال و هزل است که درین است و جالان باشند که گمراه و گمراه کنندگان باشند و دلیل این طایفه آن است که وی در اول اگر چه کاهن و ساحر بود ولیکن در آخر سلام آورد و او را

و این

فرزند آن شدند و وی در کفر و بدعتی بود و مجال کافر باشد و اورا فرزند آن نهانند و از در آمدن که در بدعتی بمنسوب بود و بعضی بر آنند که وی مجال مسموم بود و کفر و عدم اولاد و وضع از در آمدن که در بدعتی و علامات و صفات دیگر که در ایشان و مجال در روید یافته و در دست موجود نبود آن احوال و مجال است بعد از خروج اما استدلال کجاست تیم داری بر آن ناقص است و باطله حال وی سبب است و بر آن حضرت نیز درین باب و معنی نشد و سبب و شتمند چنانچه از حدیث باب معلوم گردید و اشد علم، الفصل الاول عن عبد الله بن عمر بن الخطاب رضی الله عنهما اطلق مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی رمضان اصحابی فبغضت عنهم قبل ابن صیاد و روایت است از ابن عمر که عمر رفت همراه آن حضرت در گروهبی از اصحاب آن حضرت بجانب ابن صیاد و حتی و بدو و بلیب مع البعبیان تا آنکه یافتند اورا که بازی می کند با کودکان فی اطمنی مغالاة اطم بضمین قصر و هر بنای مرتفع و هر حصن یعنی بجاره جمع اطام و اطوم و بنی مغالاة یعنی تخفیف عین بمعجمه نام قومی است از یهود و قد قارب ابن صیاد یومئذ الحکم و حال آنکه تحقیق نزدیک رسیده بود ابن صیاد در آن وقت بلوغ را اطم شکر پس خبردار شد ابن صیاد و با بدن آن حضرت و اصحاب وی حتی فریب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نبردیده تا آنکه زد آن حضرت پشت ابن صیاد را بدست خود تم قال اشهد انی رسول الله پسر گفت آن حضرت آیا گواهی می دهی که من پیغمبر خدا ام فنظر الیه فقال پس نگاه کرد ابن صیاد بسوی آن حضرت پس گفت اشهد انک رسول الالاسین گواهی می دهی که پیغمبر است یا نبی عرب چه اکثر از ایشان خوانند و توبه می نمایند این با عقدا و بعضی یهود است که رسالت آن حضرت را منکر نشوند لیکن مخصوص به عرب دارند و این سخن وی از قبیل ابابیل است که شیطان بجا بنان القامی کند و متناقض است چه نبی صادق باشد و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعوی نبوت عام کرد و تخصیص بعرب باطل شد تم قال پسر گفت ابن صیاد و بان حضرت اشهد انی رسول الله آیا تو گواهی می دهی که من پیغمبر خدا ام فرتمه البنی صلی الله علیه وآله وسلم پس بر هم چسپانید آن حضرت را اعضا و ابن صیاد را بر عهد گیر و استوار گرفت اورا در من بفتح را و صا و هما استوار کردن و بر هم چسپانیدن و و چیز را و بنا در موصوف بنیاد استوار را گویند و در بعضی روایات فرتمه البنی بفا و صا و مجر نیز آمده یعنی ترک و او در نا کرد و او را و ترک و او حوال کردن اورا از اسلام از جهت عدم نفع و تاثیر در وی تم قال پسر گفت آن حضرت آمنت با الله و رسوله ایمان آوردم بخدا و پیغمبر آن او و این حسن اوب است درر و و انکار بروی از جهت عدم احتیاج تبصره رود و انکار و ظهور و بطلان دعوی وی و درین نوع شکایت و اسکات است مر اورا و بعد از ظهور حقیقت حال نصرت محکوم بر و و انکار وی و زجر و طرد کرد اورا بقول خود جساء فان تعد و قدرک و این او غل است و در زجر و وضع تم قال لابن صیاد ما ذاکری پسر گفت آن حضرت باین صیاد بقتل شفت و امتحان حال وی تا طاف بر گرد و کذب و دعوی رسالت وی بر همه آیا چه چیزی بینی تو قال یا نبی صادق و کاذب گفت ابن صیاد وی آید مرا گاهی شخصی راست گویند که می آرد نزد من جنبه راست را و گاهی شخصی دیگر دروغ گویند که می آرد خبر دروغ را یعنی بعضی خبر راست می آید و بعضی دروغ می آید

چنانکه عادت کاهنان است که شیاطین القامی کنند بر ایشان خبر برای راست و دروغ را افعال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غلط علیک الامم تخلیط و تیس کرده شد بر تو حال تو می آید بر شیطان که غلط می کند آنرا و این بی بی هر شد و دعوی بطلان رسالت از وی چه رسول را خبر کاذب نیاید و دعوی بزبان خود بدین اعتراضات کرد و این حال کاهنان را با شد و پیغمبران را افعال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن گفت آن حضرت بقصد امتحان و تحقیق سحر و کمانت و تخلیط حال وی الی جنات مک جنیا بدستی که من پوشیده ام و مقبره داشته ام برای تو امری پوشیده را بنی بر وزن قبیح و غیبی بر وزن نصیحت و جنبا بوزن مصیبت امری پوشیده را گویند و روایت در حدیث جنسی است و جنبا نیز روایت آمده چنانکه در حق سجان و هو الذی یخرج الجناس فی السموات و الارض مراد جنبا سحوات باران است و جنبا ارض نباتات جنبا که یوم تاتی اسما بدخان همین و پوشیده آنحضرت از برای او این است که در روی زکریا در همان است فقال هو الذی یس گفت ابن میاد آن بی بی و رخ است و بی بی بضم و ال و فتح آن بی معنی دغان آید پس نیافت وی از آن جنی مگر گمان لفظی ناقص بی آنکه تمام آیت دریا بد این نیز بر عادت کاهنان است که شیاطین کل را از کلمات در بر آورده باشند القائلین و احتمال دارد که آن حضرت یا بعضی اصحاب تشبیه بدان تکلم کرده باشند پس شیطان آرزو شنیده و بروی القا کرده فقال خفا فلن یعد و قد مک چون غایب شد که حال وی حال کاهنان است که بعضی خبری ناقص بالقامی شیاطین دریا بند پس گفت آن حضرت و در پیش رو پس تجاوزی توانی کرد قدر خود را و در بی گذری از صد مرتبه خود که صد مرتبه کاهنان است از اظهار بعضی از جنیبات ناقص و نام تمام دعوی مکن نبوت را که آن نه مدست و اخبار کلمه زجر و استمانت است که برای راندن سنگ و خاک گویند تا نزدیک مردم نیایند و اینجا نکل یعنی است که بعضی فراع گفت اند که چهار و اخبار آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این است را اشارت است بآنکه و حال را بیسی علیه اسلام بکنند نزدیک بکوی که نام وی جبل دغان است و این بنا برطن و جابلیت اوست و تعریف است بقتل وی قال گفت عمر یا رسول الله تا وزن لی فیه اضرب عنقه تا دستور می دبی مراد نشان ابن میاد که بزخم گردن او را قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان یکن هو لا یسلط علیه اگر باشد ابن میاد و جلال معبود سلا که در اندر و برگشته نمی شوی نو بروی و بی توانی کشت او را زیرا که کشنده او بیست است علیه اسلام و ان لم یکن هو و اگر نباشد وی و جلال غلام غیر یک سنه قتل پس نسبت بیکی ترا در کشتن وی زیرا که و سه ذمی است و از یهود است که اهل ذمه بوده اند و درین وقت وی نابالغ نیز بود قال ابن عمر مطلق بعد از آن رسول الله گفت ابن عمر گفت چه دانند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بی بن کعب الانصاری و ابی بن کعب نیز همراه آن حضرت بود یومان لهنم لهنه فینما ابن میاد و در حال که قصدی کنند درختان خمار که در وی ابن میاد وی بود مطلق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تمیزی بجزع اغل بنای جوید بشاخهای خمار و هو یقتل ان یسح من ابن میاد و شیاطین قبل ان یراه و حال آنکه آن حضرت طلب می کند پنهانی و پوشیده که شنود از ابن میاد و سخن را پیش از آنکه به بنید او را و غل در اصل فریب و فراع و ادون و ابن میاد و مطلق علی فرات در حال آنکه ابن میاد بر پهلوان افتاده است بر باد خراب خودی قلیقه پیچیده در چادری که قبا ز فرمت مرابن میاد و در آن قلیقه

تعلیق زمره است بود و زای محب کلام نهانی که فسیده نشود و در مراد اصل نیز روایت است بهمین معنی قرابت ام ابن مسعود است و این دویم
 مادر ابن مسعود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و هوتقی بجز روح اتمل و حال آنکه آن حضرت پناه می جوید و پنهان می گرد و بشاخصی حسد ما
 نقالت ای صفت و هو اسمیست گفت مادر ابن مسعود وند که مادر ای صفت و صفت نام ابن مسعود است بنده محمد ابن محمد است و او
 است و حضرت فتنابی ابن مسعود پس باز آمد ابن مسعود از آن کلام نهانی که می کرد و نامش گشت قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم گفت آن حضرت که ترکتی بین اگر می گذاشت مادر او را و خبری کرد وی حقیقت حال خود را یعنی خبری از وی بوجود می بود
 که بر آن حقیقت حال وی ظاهر می گشت که صیت قال عبد الله بن عمر قام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی الناس گفت ابن عمر
 ایستاد آن حضرت در مردم سینه خطبه خواند فتنابی صلی الله علیه و آله وسلم با هواد پس گشت که در بعد با پنجه وی تقالی اهل و نژاد آن است ثم ذکر
 الله حال پس ذکر کرد و مجال او احوال او را با احتمال آنکه ابن مسعود و مجال است یا تقریب فتنه گری و انصاف او به بعضی صفات
 وی و مجال بر یاد کرد و احوال او را اعلام فرمود فقال ابی انزه کوه پس گفت بدرستی که من می رسام شمار از وی و با من بنی لا اتم
 انزه قوم و صیت هیچ پیغمبره مگر آنکه حال آن است که تحقیق رسانیده است از وی قوم خود را نقد اندر فوج قوم بر آنند به تحقیق رسانیده
 فوج قوم خود را از مجال و کنی ساقول بکفیه قولالم لقیله بنی لغومه و لیکن من می گویم شمار او را باب و مجال سخن و نشانی که نه گفته است
 آنرا هیچ پیغمبره هر قوم خود را قتلون انه الوری دانید که وی اعور است و ان القدرین با عور بدرستی که الله سبحانه و تعالی اعور است
 از جهت تنزه و تعالی از عالمه عین بصیرت عور را تی کرد و بوی متفق علیه + ۲ + و عن ابی سعید الخدری قال لقیه رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم و ابوبکر و عمر یعنی ابن مسعود فی بعض طرق المدینه ملاقات کرد ابن مسعود آن حضرت و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و بعضی را بسا
 در بنه فقال له رسول الله پس گفت او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم انهد انی رسول الله آیا گوای می وی تو که من پیغمبر خدایم فقال
 بود انهد انی رسول الله پس گفت وی یعنی ابن مسعود نیز مر آن حضرت آیا گوای می وی تو که من پیغمبر خدایم فقال رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم آمنت بالله و ملائکته و کتبه برسله ایمان آوردم بخدا و فرشتگان وی و کتابهای وی و پیغمبران وی
 چنانکه سابق گذشت از قول بی آمنت بالله برسله باز آتری چه خبری یعنی تو ابن مسعود قال اری و شاعلی اما لقیته می نسیم
 تخنی ریاب فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نری عرض طیس علی الجرمی یعنی سیر طیس ابرور یا چنانکه
 در اول کتاب در باب الوصیه گذشت که ابوعبید بن جریج در جواب ابی جریج فرستد فوجهای خود را که در فتنه می اندازند مردم را
 قال گفت آن حضرت و باتری و دیگر چه می بینی قال گفت ابن مسعود اری صواقین و کافربا می نیم دوم در دست گور را که می آرند
 خیر باری راست را و یک مرد دروغ گو را و کافربین و صواقیامی نیم و شخص دروغ گو را و یک مرد راست گور این با از قبیل
 شکد اوی است که آن چنان گفت یا این چنین با احتمال دارد که تنگ هم از ابن مسعود باشد که گفت آزادی نیم یا این را
 و این او غل است و غلط و احتمال امر وی که نیم نژاد و نشان او بر وجه نظام و سقامت نه تا گاهی آن چنان می نیم و گاهی این چنین
 فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم لیس علیه فدعوه غلط و لیس کرده شده است کار وی پس گذارد او را

رواہ مسلم ۳۰۰۰ و عنہ ان ابن میاد سال لہنی وہم از ابو سعید خدری است کہ ابن میاد پرسید پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من تر جسدہ لہ من اذناک
بہشت کہ برچہ صفت و کیفیت است فقال یوریکہ بنیامک فافس فرمود خاک بہشت و رسیدی و زنی بر صفت در کہ سفید است و در کہ
بفتح وال و سکون بر او فتح میم آورد سفید و در بار پنجہ کہ میانہ و مقرر است پس تو صفت بر بنیامر وہم تاکید است و در طیب و خوشبوی مانند
مشک فافس است رواہ مسلم ۳۰۰۰ و عنہ قال لہنی ابن عمر ابن میاد فی بعض طرق المدینہ گفت نافع کہ ملاقات کرد ابن عمر
ابن میاد اور بعضی از راہبہای مدینہ فقال لہ قولاً غضبہ پس گفت ابن عمر ابن میاد را آنی کہ در غضب آورد اور انفا فتح حتی عاکس
پس زخم کرد و ناسید ابن میاد تا آنکہ پر کرد و کوچ را قدر فل ابن عمر علی خصمہ پس در آمد ابن عمر ام المؤمنین خصمہ کہ خواہر ابو بکر رضی اللہ
عنا و قد بغنا و تحقیق رسیدہ بود خصمہ را خبر و غضب آوردن ابن عمر ابن میاد را فقال لہ رحمک اللہ ما اردت من ابن میاد
پس گفت خصمہ ابن عمر را رحمت کند ترا خدا می تعالی چه خواستی تو از ابن میاد کہ در غضب آوردی اور انما قلت ان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال آیا نمی دانی تو کہ آن حضرت گفته است انما یخرج من غضبہ بغیبہا بیرون نمی آید و جلال مگر از جہت
غشتمی کہ می کند از او این منع خصمہ ابن عمر را بجهت احتمال در اسکان آن بود کہ ابن میاد و جلال باشد یا بسبب اعتقاد و در خرم مردم
بدان بود و اللہ اعلم رواہ مسلم ۳۰۰۰ و عنہ ابی سعید الخدری قال صحبت ابن میاد الی مکہ ابو سعید خدری می گوید صحبت داشتم ابن
میاد را تا کہ یاد عالی کہ متوجہ بودیم بکہ فقال لہ ما لقیست من الناس پس گفت مرا ابن میاد چه چیز و نعمت را پیش آمد من دویدم
از مردم زعمون انی الدجال گمان می برد و یامی گویند کہ من دجالم است سمعت رسول اللہ آیا یستی تو امی ابی سعید کہ شنیدم پیغمبر خدا را
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول کہ می گفت انہ لا یولد لہ بدستی کہ نشان این است کہ زہد ہونی شود و جلال را یعنی اورا اولاد نمی باشد
و قد ولد لی و ب تحقیق زائید شدہ است فرزند ان برای من ایس فقال ہو کافر یا نیت کہ ب تحقیق گفته است آن حضرت
کہ دجال کافر است و انما سلم و من سلم نام اولیس فقال لا یغل المدینہ و لا مکہ و یا نیت کہ فرمودہ است آن حضرت یعنی آید
و جلال مدینہ را و کہ را قدر قبلت من المدینہ ب تحقیق پیش آمد من از مدینہ و تا اید کہ من می خواہم کہ راومی در ایم در روی تم قال لہ
فی آخر قولہ بے گفت ابن میاد و مراد آخر کلام خود را و اللہ اعلم مولدہ و مکانہ و این ہو و ہوت ابابہ و امہ آگاہ باش کنبد اسوگند
بدستی کہ من بر آئند می و انم مکان ولادت دجال را و جایی چون اوراومی و انم کہ کجاست اوومی شناسم پیر اورا و ماور اورا
قال فلینسی تخفیت با دموہرہ گفت ابو سعید پس طقس و شتہ ساختہ امر را بر من یعنی من بافتقاد و جالیست او بودم این انکار کہ کرد
اشتہاہ شد مراد بجا بجهت آنکہ اول کلام در انکار و جالیست و استدل لال بر ان بود و این کہ در آخر گفت کہ من می دانم مولد و مکان
اورا و شناسم پیر و ماور اورا تعریف و تلویح با قرار آن می کند چه این عبارت را تسلیم گاہی کنایت از نفس خود می دار و
و اللہ اعلم قال گفت ابو سعید قلت گفت من ابن میاد را تا بک سائر الیوم زیان و ہلاک بلو ترا در باقی روز ما یاد تمام روز ما
عمر تو سار یعنی باقی و تمام ہر روزی آید قال گفت ابو سعید لیل کہ گفته شد مرا ابن میاد را یعنی کہ از حاضران گفت ایسر کہ
انک فداک الرجل آیا خوشش مرا منی می گرداند ترا کہ تو آن مردمانی سبے و جلال باشی قال فقال گفت ابو سعید پس گفت

۹

این بسیار و حسد من علی را که هست اگر عرض کرده شود بن مصفاقی که در رجال است از انوار استلال و فضیلت کبیرین ناخوش
 خوارم و ناراضی نیستم از آن و این کلام دلالت دارد بر عنای بد جالیست و صفات وی و این دلیل واضح است بر کفر او و راه
 سلم ۴۰۰ و عن ابن عمر قال لعقیت و قد تقوت بینه ابن عمری گوید ملاقات کردم ابن صیاد و او حال آنکه تحقیق جو شنیده و رسیده
 بود چشم او و غلت می غلتد مینک ماری پس گفتم از کجا باز کرد چشم تو آنچه می بینی از پیچان دورم قال لا ادری گفت نمیدانم
 و در غنی بیایم از غلت لانه ری و بیانی رسک گفتم در غنی بیانی و حال آنکه چشم تو دور است قال انشأ الله خلقه انی مصفاک گفت
 اگر می خواهد خدا پدید می کند آنرا در عصای تو یعنی خدا قادر است که پدید کند چشم را در جادو و در آن جادو خود نشود و نخواهد بود
 به چشم و بر روی که در آن چشم پدید اگر دو پس هم چنین جائز است که آدمی را نیز شعوری بنماید بدان به جهت کثرت اشتغال و انکار
 که مانع گردد از احساس او را که قال گفت ابن عمر کفر کاشد خیر عمار است پس او از کرد از راه بینی هم چوخت تا او از فرس
 که شنیده ایم آنرا و راه سلم ۴۰۰ و عن محمد بن انکر قال وایت جابر بن عبد الله کفایت باشد ان ابن صیاد و الدجال محمد بن بکر
 که تابعی مشهور عیال جامع میان علم و زهد و عبادت و دین مبین و صدق و تقه و شنیده از جابروانش و عاقله ابوهریره و جراتشان
 از می پاد و شنیده از وی ثوری و شمیه و عمرو بن دینار و مالک و جراتشان از ائمه مات سده نخستین و ماته و قیل غیر ذلک می گوید
 که دیدم جابر بن عبد الله انصاری را که سوگند می خورد بخدا که ابن صیاد و رجال است غلت باند گفتم سوگند می خوردی
 بخدا یعنی از کجا خرم کردی بان قال انی سمعت عمر کفایت علی ذلک گفت جابر بن شنیدم عمر از منی الله عنه که سوگند می خورد
 بر آن که ابن صیاد و رجال است عند ابی بنی نزدیک صلی الله علیه و آله وسلم فلم ینکره ابی صلی الله علیه و آله وسلم پس انکار نکرد
 آن حضرت آنرا از عمر و اگر واقع نمی بود انکار می کرد آن حضرت و ما که سوگند جابرو عمر رضی الله عنهما بر آن بود که وی و رجال
 از رجالان بودند و رجال صوفی و ناصبی که در فضل ثانی از ابن عمر آمده صریح است که وی هیچ و رجال صوفی و ناصبی که تدریب
 ابن عمر این باشد و باطله و رجال وی اختلاف و اشتباه است و الله اعلم متفق علیه ۴۰۰ + الفصل الثانی ۴۰۰
 نافع قال کان ابن عمر یقول و الله ما شک ان هیچ الدجال ابن صیاد بود ابن عمر که می گفت بخدا سوگند شک نمی کنم من که
 هیچ دجال ابن صیاد است رده ابو اذود و ابی قتیبه کتاب لیبث و المقثور ۲۰۰ و عن جابر قال تخدنا ابن صیاد و یوم الطرة کم کردیم با
 ابن صیاد و روز واقعه اگر ما در این عبارت آن است که وی در آن واقعه فاش شد چنانکه کس ندانست که کجا رفت پس این
 روایت منافی آن روایت است که وی در مدینه مرد نماز کرد و زبرد وی و اگر مفهوم این عام تر است شامل است نیز نیست خلافت
 و واقعه و واقعه است که در مدینه مطهره از شرک زید شقی واقع شده و مجلی از وی سابقا گفته است و تفصیل آن و شناخت آن
 ناگفته بود آنرا در تاریخ مدینه ذکر کرده ایم رده ابو اذود ۲۰۰ + و عن ابی بکره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت ابو بکر
 که صحابی مشهور است که گفت آن حضرت یکت ابو الدجال تلکین عا لالا یولد لها ولد و رنگ می کند مادر و پدر و جلال است سال
 زائیده می شود و ایشان را فرزندی نام بود لها غلام او و بتر زائیده می شود و ایشان را پسری یک چشم که را فرس لقب او محمد

بزرگ و ندان و بعضی گفته اند مراد با فرس آنکه زائیده شود و بدندان و اقله منفعت و کمتر جن جنس غلامان از روی منفعت تمام عینا و ولاینا
 قلبه خواب می کند و چنان او خواب نمی کند دل او به جهت کثرت وسایح توالی امکان فاسده که القای کند از شیطان تم نعمت
 لنا رسول الله پس تر بیان کرد برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ابو یوسف معنات مادر و پدر او را فقال پس گفت آن حضرت
 ابو طویل یعنی طایف ضرب الحکم پر روی در از قدر سبک گوشت یعنی نجف البدن کان انفة منقاد و گویا بنی روی لول مرغ است و
 امه امراة رضاحیة و مادر از زنی است سطر بزرگ عربی و رضاح کبیر و سطر و رضاحه زن سطر و رضاحه بلفظ نسبت نیز گویند
 طویله الیومین در از برود دست فقال ابو بکره سمعنا بولودنی الیوم و بالمدینه پس گفت ابو بکره پس شنیدیم ما بولودی را در بود مدینه
 قدیمت اما از زین بن العوام پس فرستم من وزیر خنی و قلنا علی ابویه تا آنکه در آمدیم ما با او و پدر او فاذا سمعت رسول الله پس ناگاه
 و دست پیغمبر خدا که کرده بود صلی الله علیه و آله وسلم فبما در تیق مادر و پدر او و واقع است و چنان است که فرموده بود قلنا بل لکن اولد پس
 گفتیم ما در و پدر او آیا هست فرما از زندی فقال کنتا لثمنین ما ما پس گفتند ایشان و رنگ کردیم ماسی سال لایولد لنا و که
 زائیده نمی شد ما از زندی تم ولد لنا غلام امور امرس پسر زائیده شد ما اسپری امور امرس و اقله منفعت تمام عینا و ولاینا
 قلبه فخر جمان عندهما گفت ابو بکره پس بیرون آمدیم از پیش ایشان فاذا هو متجدد فی الشمس فی قطیفة پس ناگاه این عیاد
 افتاده است بر زمین در آفتاب در قطیفة و که همه و مراد از کلامی است خنی گفت عن راسه پس بکشت و سر خود را فقال پس گفت
 ما قلنا چه می گفتید شما قلنا گفتیم ما اول سمعت ما قلنا ابای شنیدی تو چیزی که می گفتیم ما قال تم گفت آری می شنیدیم چیزی که
 می گفتید شما تمام عینای ولاینا قلبی خواب می کند چنان من و خواب نمی کند من رواه الترمذی ۲۲۰۶ و عن جابر ان امرأة
 من الیهود و بالمدینه ولدت غلاما مسوخة یعنی روایت است از جابر بن عبد الله که زنی از قوم یهود در مدینه زائید پس که که خود هموار
 کرده شده است چشم او طالع نامه بر آئیده است و ندان بیشتر که از ایشانک نیز گویند فاشفق رسول الله پس رسیده پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم ان یكون الدجال ازین که بشد روی و جاب فعبده تحت قطیفة پس آمد آن حضرت بدیدن او تا تحقیق
 حال او نماید پس یافت او از قطیفة خمبیده بهم در حالی که می گوید کلامی خنی فاذا نته امه پس آگاه گردانید او را مادر او فقلت
 پس گفت یا عبید الله بن ابوالقاسم ابن ابوالقاسم است یعنی حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است ایستاده
 فرج من لقطیفة پس بیرون آمد از قطیفة فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ما لها قالها الله چه شد حرفان
 زن بر او چه کار کرد آن زن بکشد او را خدا می توانی لوتر کنه لبین اگر می گذاشت او را و خبری کرد او را پس آئینه طاهری کرد
 وی حال خود را فذکر مثل مننه حدیث ابن عمرس ذکر کرد جابر یار اوی جاب مثل منی حدیث ابن عمر که در اول باب گذشت فقال عمر بن الخطاب
 اینان لی پس گفت عمر رضی الله عنه و ستوری و پدر ابابکر شد فامکنه پس بشم او را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ان یکن
 قلت صحابه اگر هست این بنیاد و جاب همود پس سیتی تو یار او یعنی کشنده او اما صحابه عیسی بن مریم نیست یار او و گویید من هریم که هیچ کس را
 قدرت بر قتل وی نیست مگر عیسی علیه السلام و الا یکن هو اگر بشد وی و جاب پس لک ان یقول عیسی بن مریم که کشتی مردی را

چند